# 1/9/90

بحث سر مقبولۀ عمرو بن حنظله بود در مورد مقبوله یک سری اشکالاتی به این مقبوله برای وجوب ترجیح وجود داشت؛ یک اشکال این بود که این برای ترجیج حکم احد الحکمین علی الآخر است نه برای ترجیح احدی الخبرین علی الاخری و این که بسیاری از بزرگان این مطلب را فرموده اند که قطعۀ مربوط به قضات این برای ترجیح احدی الحکمین علی الاخری است ولی سایر قطعات برای ترجیح احدی الروایتین علی الاخری است. مرحوم روحانی فرموده است ، نه، سایر قطعات هم برای ترجیح حکم است، این ها یکی یکی به یؤخذ به من حکهما آن تعبیری که در احتجاج آمده بود تمسک کرده اند که عرض کردیم که این د رنقل کتب اولیّۀ حدیثی حکمنا است. یک تعبیری دیگری دارند که می گویند ینظر الی ما کان حکمهما حکم الکتاب و السنه ، تعبیر روایت این است ینظر ما وافق الحکم حکم الکتاب و السنه و خالف العامه فیؤخذ به و یترک ما خالف الکتاب و السنه و وافق العامه کلمۀ حکمه که این جا به کار رفته است که شاهد گرفته اند که این مربوط به حکم احدی الحَکمین علی الاخر است. یک اشکال بدوی به این کلام است و آن این است که این حکمی که این جا است نه حکم حَکمین است ینظر ما وافق حکمه مراد از مای موصول روایت است، اگر نه این که من وافق الکتاب و السنه، نه، روایتی که حکم در آن روایت موافق کتاب و سنت است به آن أخذ می شود بنابراین مراد از این حکم حکمی که حَکمنین صادر کرده اند نیست که شما بفرماید مربوط به حکم احدی الحکمین علی الاخر باشد ولی فکر نمی کنم که آقای روحانی این گونه تعبیر بگنند که حکم را به معنای حکم حَکمین بخواهد بگیرد فکر می کنم یم خواهد بگوید که در واقع این است که ببینید حکمی که در روایت وارد شده است مطابق حکم کتاب و سنت هست این ما مراد روایت است ولی این که حکم وارد در روایت را ملاک قرار داده است این کاشف از این است که روایت بما مستند بحکم مراد نظر است، می خواهد بگوید که نگاه بکنید که این حکمی که این حاکم کرده است که بر طبق حکمی است که در روایت وارد شده است کدام یک از این حکمها در کتاب و سنت وفق می کند یعنی مراد حکمی است که در روایت وارد شده است ولی از آوردن واژه حکم ما می فهیم که ناظر به روایت بما مستند لحکم الحاکمین است در واقع فرض روایت هم به عنوان مرجح حکم احدی الحَکمین علی الاخر اخذ کرده است. خیلی روشن نیست که مراد از حکمی که در روایت است حکم به معنای اصطلاحی باشد حکم به معنای وظیفی که د رروایت ذکر کرده اند چون حکم اصطلاحی ، حکم در قضیۀ جزئیه است ولی این حکمی که در قضیۀ جزئیه صادر می شود ممکن است به استناد به یک حکم کلی باشد که شارع صادر کرده است؛ شبهه باشد که آقا در چایی که مثلاً یک اختلافی در روایت هست که مثلاً فلان چیز جزء حربه است یا نیست، حربه مستحب است یا واجب؟ خب این جا یک قانون کلی شارع صادر می کند که الهروه فی الولد الاکبر یا الهوره لیس فی الولد الاکبر الا بعد أتی قیمته این جا لازم نیست که کسی که حکم می کند که به استناد یک حکم جزئی از ائمه حکم می کند بلکه به استناد یک حکم کلی که ائمه حکم کرده اند که هروه برای چه کسی است حکم می کنیم. مراد از حکمه حکم الکتاب و السنه خصوص یک حکم جزئی نیست این مراد آن دستوری که در روایت وارد شده است را ببینید که مطابق کتاب و سنت است و حکم به معنای لغوی است که اختصاصی ندارد در قضیۀ جزئی و امثال این ها؛ یعنی آن قضیۀ ای که در این روایت وارد شده است این دستور مطابق با کتاب و سنت است و این که ما از لفظ حکم بخواهیم استفاده کنیم که یعنی ترجیح یک حکم بر حکم دیگری است این درست نیست. نهایتش این است که ترجیح این قطعات در مورد ترجیح یک روایت بر روایت دیگر، بله این اشکال سر جای خودش است که این روایت ها در فرض تخاصم و تنازع، یک روایت را بر روایت دیگر ترجیح داده است و ما در این صورت چگونه استفاده کینم که اگر تنازع هم نبود باید یک روایت را بر روایت دیگر ترجیح دهیم؟ این اشکال جدایی بود که گفته شد نه، نسبت به تناسب حکم و موضوع و با نکاتی که عرض کردیم اختاصی به مورد تنازع و تخاصم نمی بینیم و آن غیر از این اشکال ترجیح حکم است نه ترجیح روایت.

مرحوم آقای صدر یک نکته ای را این جا اشااره می کنند که فکر می کنم که نکتۀ خوبی است که شاهد این که صفات مرجح حکم است نه مرجح روایت، این است که د ر روایت صفات را در حاکمین فرض کرده است، و حاکمین خودشان ممکن است راوی مباشر نداشته اند، حاکمین ممکن است که از کسی نقل کرده باشند که آن کس از امام نقل کرده باشد و طبق قاعده اگر بخواهیم صفات راوی را در نظر بگیریم با باید آخرین راوی را در نظر بگیریم یعنی مباشر به امام علیه السلام را در نظر بگیریم که می توان تعارضی بین اقوال ها نیست تا به آن راوی آخر رسید چون او می گوید من از زراره این مطلب را شنیدم و دیگری می گوید من از محمد بن مسلم این روایت را شنیدم خب این که تعارضی ندارد که هم زراره و محمد بن مسلم گفته باشد آنجایی که محل تعارض است یکی از این ها زراره و محمد بن مسلم است که امام این مطلب را فرمودند و محمد بن مسلم هم می گوید امام علیه السلام این مطلب را فرموده اند؛ این جا محل تعارض می شود و امثال این ها؛ حالا اگر این بیان هم تام ندانیم و گفتم که نه، صرفاً آن راوی اخیر نیست که دخالت د رتعارض دارد کل سلسله دخالت دارد که همین دومی هم صحیح است، که بیانش بماند، اگر این باشد باید کل سلسله را باید در نظر بگیریم که اگر هر کدام چند تا روایت دارد ببینیم مجموع این راوی ها بهتر است یا بهتر مجموع اوصاف راوایان دیگر. و نباید آخرین راوی را در نظر گرفت. که این خودش نشان دهنده این است که مال حاکمین است نه راوی ها، مطلب خوبی است. دیگر تقریباً در کلام آقایان جزء مسلمات است که صفات راوی در ترجیح حکمین است در کلمات خیلی از آقایان این مطلب وارد شده است و مطلب تمامی است

. بحث این است که اگر قرار باشد ترجیح به صفات ملاک باشد در راوی یا باید راوی مباشر از امام علیه السلام را در نظر بگیریم یا کل سلسله را در نظر بگیریم ،خصوص آن را در نظر بگیریم این هیچ وجهی ندارد. منهای آن بحثی که اصلاً ظاهر الحکم باحدهما این است که حاکم بما هو حاکم ملاک باشد این که ظاهرش هم همین است منهای آن جهت؛ این است که این هم نشان است. بنابراین این اشکالی که مربوط به حکم حاکم است یک اشکال خوبی است.

نکتۀ دیگری که این جا است این است که ا ین روایت گفته اند مخصوص به زمان حضور امام علیه السلام است، این یک تعبیر،فل6ف6لرر یک تعبیر دیگر این که مخصوص به زمان تمکن از لقاء امام علیه السلام است به قرینۀ فارجعه حتی تلقاه در مورد این اشکال یک پاسخی از مرحوم حاج اقا مرتضی حائری در کتاب مبانی الاحکام دارند و آن این است که اصلاً انکار کرده اند که ذیل روایت اختصاص دارد به زمان حضور یا به زمان تمکن لقاء امام علیه السلام، به این بیان گفتند این ذیل امرش امر مولوی نیست، یک امر ارشادی است، در واقع ذیل روایت می خواهد این مطلب را بگوید که بدون مراجعه به امام علیه السلام هیچ یک از دو خبر حجیت ندارد حالا این که مراجعه امام علیه السلام ممکن باشد یا نباشد ربطی ندارد؛ شما باید دو تا خبر را از حجیت ساقط انگاشته شده بدانید و فقط لقاء امام علیه السلام هست که تعیین کنندۀ این است که کدام یک از این دو خبر اعتباد دارد که این معنایی که ایشان می گویند.

یعنی ارشاد به عدم حجت خبرین بدون رجوع به امام علیه السلام است، بنابراین این امر در زمان عدم تمکن لقاء امام علیه السلام هم می آید. ولی اگر امر مولوی بود، قیدش این است که توان مراجعه به امام علیه السلام ممکن باشد.

ولی انصاف این است که این تعبیرات ظاهرش این است که مرفوض گرفته شده است که می شود مراجعه به امام علیه السلام کرد مانعی ندارد اگر تعبیر این گونه بود که فلیس الخبر حجهً الا اذا رُجع الی الامام علیه السلام به این تعبیر شده بود، این تعبیر همین گونه است که ایشان می فرمایند که اختصاص ندارد به فرض تمکن به لقاء امام علیه السلام، اما این تعبیر که فارجعوا حتی تلقاء ، نمی خواهیم بگوئیم اشکال عقلی دارد، یک موقع این است که شخصی به عنوان دلیل عقلی می گوید که امر به مراجعه به امام علیه السلام کاشف از این است که مراجعه به امام علیه السلام ممکن است اگر اشکال عقلی و برهان عقلی بخواهید بگوئید خب همین کلام ایشان پاسخ خوبی است. ولی این که این تعبیرات در جایی که امکان ملاقات امام علیه السلام نیست به این نحو تعبیر نمی کنند.

یک تقریب دیگری در کلام مرحوم آقای صدر، به نظرم د رتعبیرات کلام امام ره را هم دیدم و آن این است که ایشان یم فرماید که مجرد این که ذیل روایت مربوط به فرض امکان ملاقات امام علیه السلام است این باعث نمی شود که صدر روایت را هم ما بگویم مربوط به فرض امکان ملاقات امام علیه السلام است، یک مقداری نحوۀ تعبیری که در این جا است، به تعبیر کلام آقای حائری متشابه است ولی روح مطلبشان اختلاف جدی ندارد، عین عبارتشلاتن این است: و فیه اولاً أن الجهل لقاء ا مام علیه السلام غایه ًفی ذیل الحدیث و ان کان قرینه علی الاختصاص و علی تمکن من لقائه لکن لا یلزم من ورود قیدٍ من الجزء الاخیر الحدیث او جعله بنحو الاخارجیه تعمیم ذلک علی الفرقه السابقه المطلق لفظها و ظاهر فی جعل الحکم علی نحو القضایا الحقیقیه و الخارجیه، این تعبیر آقای هاشمی است در تقریراتشان اما تعبیری که در تعبیر آقای حائری است این است، و یرجع علیه اولاً ان الحکم فی قوله ارجعه حتی تلقاء امام و ان کان لقرینه الجعل للقاء الامام غایهً مختص و تمکن لقائه لکن لا یلزم من ورود قیدٍ علی الجزء الاخیر اثباتٌ للکتابی السابقین من بعد فرض اختصاص قرینه به اخیر یک ادامه دارد که آن ادامه یک مقدار فرق دارد و وحده السیاق انما تفید یفیما اذا ظاهر الفقرات وارداً ثم عرفنا من الخارج خصوصیهً فی احدها لا فیما اذا .... فی احداها فی التخییر و القضیه لو کان خارجیه و مخاطب نفس هذا الشخص لصح ...ایشان تعبیر می کند که قید فقط در قطعۀ اخیر وارد شده است، مثلا حتی اذا تلقاء امامک حالا من یک مثالی بزنم دو تا مطلب با هم دیگر قاطی شده است، یک زمان شما می گوئید که اکرم السادات و الخذ العلم من السادات الفقهاء؛ قطعۀ دوم را ما قید می کنیم به سادات فقهاء خب این فرض این نیست که سادات مطلق ذکر شده است مراد خصوص سادات فقهاء است، این جا ذیل را قرینه بکنیم برای صدر، ولی اگر تعبیر این بکنیم اکرم السادات و خذ منهم العلم لانهم عارفین بالاحکام، این جا موضوع را در ذیل قید نزده است یک تعلیل آورده است که ما از این تعلیل می فهمیم که موضوعش مقید بوده است. یک زمان موضوع را در ذیل قید می زند، در این صورت اشکال نداشت، ولی موضوع را گفته فارجعه حتی تلقاء امامک ما از این که غایت را لقاء امام قرار داده است می فهیم که یک موردی بوده است که می شود به لقاء امام تحقق پیدا کند این جا معناش ا ین نیست که موضوعش یک موضوع است و یک قید هم به آن اضافه شده است. همان موضوع است که از همان غایت می فهیم که مقید بوده است تقیید نیست تقید است یعنی ما می فهیم که موضوع متغیر بوده است ،و این که ما بفهیم که موضوع قید متقید بوده است ولی صدر متقید نبود چه خصوصیت دارد، ظاهر سیاق این هست که همۀ این روایت به یک سیاق است. بله تعبیری که ایشان می فرماید که قضیۀ خارجیه است و امثال این ها، این اساساً اصل سؤال سائل از یک قضیۀ خارجیه نه این که یک شخص خاص، مراد قضیه ای است که در آن عصر اتفاق می افتد به عنوان یک قضیۀ کلی که در آن عصر اتفاق افتاده است. اما در آن که هر عصر و زمانی هم مشابه آن اتفاق بیفتد ما این را باید با القاء خصوصیت تعمیم بدهیم. ببینید تعمیم روایت سله ابا عبد الله عن رجلین من اصحابنا بینهما منازعات بیعٌ او میراث .... الی السلطان او الی القضات او نحو ذلک نفس رجوع به سلطان در هر عصر و زمانی اشکال دارد، این اشاره به سلطان های جوری است که در ان زمان بوده است؛ قضات ها، قضات های عامه ای بوده است حالا یک سلطانی که در یک عصر دیگری باشد از این روایت می شود استفاده کرد که سلطان در هر عصر و زمان طاغوت است که ذیلش می گوید اما اخذه حکم الطاغوت این ها که نیست این روایت ناظر به همان عصر خاص خودش است که مراجعه به تحاکم سلطان، تحاکم به قضات مصداق تحاکم به طاغوت بوده است، و سلطان و قضات طاغوت بوده اند امثال این ها، و امثال این ها، حالا شما بخواهید از این استفاده کنید که در هر عصر و زمانی حکومت تشکیل می شود این مصداق طاغوت است بعید است. این قضیۀ قضیۀ خارجیه است به این معنا، یعنی نمی خواهیم بگوئیم که قضیۀ شخصیه است و فقط برای مخاطب است ولی برای آن عصر است. قضیه کلییه است ولی برای آن عصری است که تحاکم به سلطان و طاغوت یکی بوده است .این روایت اساساً حقیقیه ای که آقای صدر می خواهد بگوید نیست بله می شود القاء خصوصیت کرد از تعلیاتی که در روایت است و امثال این ها، آن عبارت ها را می شود.

ایشان می خواهد دو پاسخ بدهد که در کلام آغا ضیاء هم بود و که به تناسب حکم و موضوع می شود این حکم را تعمیم داد و از صورت امکان لقاء تعمیم داد.

این دو نکته هم تناسب حکم و موضوع و هم عموم تعلیل این ها باعث می شود که ما حکم را از صورت امکان ملاقات امام علیه السلام یا حضور امام علیه السلام تعمیم بدهیم، البته عرض کردم این فقط در فقرات مربوط به ترجیح است، آن فقره ای که مربوط به توقف است آن را اختصاص می دهیم بنابراین این روایت اگر کسی دلالتش را تام بداند سازگار است با ادلۀ تخییر، البته اگر ادلۀ تخییری داشته باشیم که در غیر صورت امکان ملاقات امام علیه السلام حکم به تخییر کرده باشد ما هم می توانیم این دو تا را با هم دیگر جمع کنیم.

پس بنابراین از این جهات اشکال ندارد.

اشکال اصلی همان اشکالی است که در کلام آقای حائری وارد شده بود و شبیه آن کلام امام ره وارد شده است که ایشان هم روایت را؛ مشهور به معنای مقطوع الصحه من جمیع الجهات می داند و مخالفش را مقطوع البطلان من جمیع الجهات می گیرد. مرحوم امام ره یک توضیحات دیگری هم دارد که من فقط صورت مسأله اش طرح می کنم ایشان می فرماید که مراد از شهرت در این رویات ، شهرت فتوائی است، نه شهرت روایی و اگر شهرت فتوائی بر طبق یک نقل باشد آن نقل قطعی الصحه می شود من جمیع الجهات و مخالفش قطعی البطلان می شود همان بیانی که شبیه بیان مرحوم آقای حائری هم در کلامشان بود، ولی یک نکاتی مرحوم ا مام ره دارند که حالا من توضیحاتی که حاج شیخ و پاسخی که حاج شیخ در نکاتی که مرحوم امام ره وارد شده است عرض می کنم.

بنابراین فردا بحث می کنیم که مراد از این شهرت فتوائی است یا روایی است، مرحوم حاج شیخ نظرشان این است که شهرتی که هم روایی باشد و هم فتوائی باشد و هم عملی باشد مرحوم امام ره تعبیرشان این است که شهرت فتوائی است نه شهرت روایی، کانَّ اگر شهرت فتوائی فقط باشد و لو شهرت روایی هم نداشته باشد آن هم داخل در مصادیق این روایت است یک تفاوت ریزه کاری بین فرمایش این دو بزرگوار است. اگر شهرت فتوائی باشد می خواهد بگوید که حکم الله همین است و صرف صدور نیست. اگر شهرت روایی باشد می توان صرفاً صدور در نظر باشد.